هوالعليم

رابطه برهان عقلی و شهود

در شناخت ذات خداوند متعال (2)

رابطه فلسفه وعرفان عملی

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم‏

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ‏

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ‏

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَليِّ الْعَظيم‏

# فرق مکتب فلسفه ومکتب عرفان در رابطه با معرفت خدا

دو مکتبِ مشهور و معروف برای شناسائی خدا هست: یک مکتب، مکتب حکمت و فلسفه است و یک مکتب هم مکتب عرفان[[1]](#footnote-1) [که] مكتب برهان را باطل نمى‏كند، ولى مى‏گويد او كافى نيست.

مكتب‏ فلسفه‏ مى‏گويد: انسان مى‏تواند از راه تفكّر و تعقّل و ترتيب مقدّمات معلوم، براى پيداكردن آن مجهولاتى كه نسبت به خدا دارد، استفاده كند.

مكتب‏ عرفان‏ مى‏گويد كه: انسان بايد خدا را با سِرّ و قلب بشناسد؛ و خداى علىّ أعلى در وجود انسان يك خاصّه‏اى قرار داده، يك چشمى قرار داده غير از اين چشم خارجى و غير از چشم ذهنى، يك چشم قلبى و سرّى بالاتر از اينهاست كه‏ انسان با آن چشم مى‏تواند خدا را ببيند.

برخى از بزرگان اهل عرفان مى‏گويند كه مكتب فلسفه اصلًا به درد نمى‏خورد، انسان را سير و سيراب نمى‏كند و پاى استدلال در پيمودن راه خدا لنگ است.[[2]](#footnote-2) بسيارى از فلاسفه مكتب عرفان را محترم مى‏شمارند ولى مى‏گويند: دست ما به آنجا نمى‏رسد، مقدارى كه ما مى‏توانيم زحمت بكشيم همين است كه فكر خود را به كار بياندازيم، ولى دست ما به آن معانى دقيق و رقيق و آن لطائف و اشاراتى كه ارباب ضمير و صاحبان دل درك مى‏كنند، نمى‏رسد.

# دارا بودن انبياء و ائمه عليهم السّلام هر دو مكتب را

امّا ائمّه و انبياء داراى هر دو مكتب بودند، يعنى هم داراى مكتب استدلال بودند و هم داراى مكتب عرفان.

داراى مكتب‏ استدلال‏ بودند، چون وجهه‏شان با همه افراد بشر بود، اعمّ از مؤمن و كافر و مشرك، و آنها در مقابل احتجاجاتى كه مشركين و معاندين و كافرين مى‏آوردند بايد با برهان فلسفى و بر اساس مقدّمات صحيحه‏اى كه در نزد طرف قابل قبول است، اثبات خدا و صفات خدا بكنند.

و امّا داراى مكتب‏ عرفان‏ بودند، چون تمام افراد بشر را مى‏خواستند به راه خدا دعوت كنند، و راهى را كه خودشان رفته‏اند به آنها نشان بدهند و خداشناسى را آن‏طورى كه بايد و شايد بفهمانند.

بنابراين، ديده مى‏شود كه تمام انبياء و ائمّه اطهار- همين‏طورى كه قرآن مجيد از آنها بازگو مى‏كند- از طرفى در حالات خلوت براى خود عباداتى داشتند، حالاتى داشتند، گريه‏هائى داشتند، مناجاتى داشتند، گفتگوئى با خدا داشتند و خواصّ اصحاب خود و تمام مردم را عامّةً به اين طريق دعوت مى‏كردند؛ و از طرف ديگر هم مكتب فلسفه و حكمت آنها خيلى قوىّ بوده و هيچ ديده نشده كه‏ پيغمبرى يا امامى در مقابل يك شخص معاند از نقطه نظر قدرت تفكّر عاجز شود و نتواند جواب او را بگويد. پس بنابراين هر دو جهت لازم است.

# علت مشروعیت فلسفه وعرفان دارا بودن انسان عقل وقلب است‏

وجود انسان داراى دو مبدأ درك است:

يك مبدأ ذهن و فكر انسان است كه انسان با آن خيلى كار مى‏كند، متوجّه عالم كثرت است، افرادى را مى‏بيند، اشيائى را مى‏بيند، به موجودات كثيره‏اى متّصل مى‏شود، روابط آنها را با يكديگر مى‏سنجد، و از روى قوّه تفكّر خيلى از مجهولات را به دست مى‏آورد؛ اين يك خاصّه‏اى در انسان است.

و مبدأ ديگر قلب و سرّ انسان است. در انسان يك حسّ ديگرى هم هست، كه براى همه افراد بشر اتّفاق افتاده: در مواقع خلوت و اضطراب و بى‏چارگى كه به حال خود مى‏آيند، يك خدائى را مى‏جويند و پيدا مى‏كنند؛ آن جُستن در قواى متخيّله و متفكّره نيست، يك جاى ديگر است. و وقتى انسان از آن حس مى‏خواهد خدا را پيدا كند و به آن متّصل بشود، يك حال راحتى و سبكى و اطمينان براى او پيدا مى‏شود، كأنّه قلب انسان اشراب مى‏شود، سيراب مى‏شود؛ و تا آن حال براى انسان پيدا نشود، انسان از دگرگونى و اضطراب و تشويش و حضور خاطرات و وساوس، آسوده و راحت نمى‏شود. آن مكتب را انبياء و ائمّه و اولياء باز كرده‏اند و گفته‏اند: آقاجانِ من! انسان مى‏تواند خدا را ببيند! اشخاصى كه مى‏گويند: انسان خدا را نمى‏تواند ببيند، درست نيست، انسان مى‏تواند خدا را ببيند! منتهى با اين چشم نه! چون خدا جسم نيست؛ و با چشمِ ذهن و تفكّر هم نه! چون خدا صورت نيست و انسان با ذهن مى‏تواند صُوَر اشياء را درك كند.

# انسان مى‏تواند راه وصول و لقاء به خداوند را بپيمايد

خدا ذاتاً و صفتاً و فعلًا موجودى است لايتناهى؛ و خداوند علىّ أعلى در قلب انسان يك نيروئى قرار داده كه آن هم لايتناهى است و مى‏تواند تجلّيات اسماء و صفات پروردگار را اجمالًا درك كند، و چون قابليّت قلب انسان و سِرّ انسان به اندازه‏اى بزرگ و وسيع است كه مى‏تواند به مرحله فناء برسد، لذا مى‏تواند در ذات‏ الَهى به مقام فناء برسد؛ نه اينكه تا انسان هست بتواند خدا را درك كند، ذات خدا قابل درك نيست؛ ولى براى انسان حال فناء ممكن است و در حال فناء خدا هست و بس! و خدا خودش را درك مى‏كند و مى‏بيند![[3]](#footnote-3)

# معنای لقاء خدا و فنای در ذات او

راه لقاء خدا این نیست که انسان خدا را ببیند یا تصوّر کند یا صورتش را در ذهن بیاورد؛ راه لقاء خدا این است که انسان پی ببرد وجودش یکی از مظاهر خدا و معلق به ذات او، به علم او، به عزّت او و به حیات او است، و وجودش از شئون اوست، و در مقابلِ ذات او هیچ است.[[4]](#footnote-4)

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات احدی، یک نحو معانی ای نیست که مستلزم دوئیّت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و امثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است.

افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته اند؛ چراکه محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حق است جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می شناسد. او اوّلاً خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ وَ الآن کَمَا کان.

نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مُظهِر خود، و هر معلولی در علّت خود. و نهایت سیر انسان کامل که همۀ قوا و استعدادهای خود را به فعلیّت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای در ما لا اسْمَ لَهُ و لا رَسْمَ لَهُ می‌باشد.

این است غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر متصوَّر در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین و ائمه طیّبین صلواتُ الله و سلامُه علیهم اجمعین، و منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و سیر به‌سوی مقام مقدّس او جلَّ شأنُه، و سیر عملی عرفانی، و بحثهای علمی عرفاءِ بالله عَلَتْ أسْماؤُهُم؛ نه چیز دیگر.[[5]](#footnote-5)

1. حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، تفسير آيه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، 1جلد، ص 95 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 91 [↑](#footnote-ref-2)
3. حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، تفسير آيه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، 1جلد، ص 95 الی 98 [↑](#footnote-ref-3)
4. . شرح دعای افتتاح، ص 201. [↑](#footnote-ref-4)
5. . روح مجرّد، ص 193. [↑](#footnote-ref-5)